

بسم الله الرحمن الرحيم

تقریر درس شرح کتاب الحجه اصول کافی

آیه الله سید محمد مهدی میر باقری

جلسه شماره ۳۷ به تاریخ ۹۹/۱۱/۲۹

تکمله روایت یونس بن یعقوب در اثبات ضرورت امام - اهمیت رجوع به کلام وحی در اندیشه و مناظره

معتبره یونس بن یعقوب و مناظره شامی

بحث در صحیحہ منصور بن حازم تمام شد و در تکمیل مضمون آن به روایت معتبره^۱ یونس بن یعقوب (که روایت چهارمی باب است) اشاره کردیم که مشابه همان مضمون روایت منصور را داشت. در این روایت مناظره فرد شامی با هشام بن حکم نقل شده بود که مفصل بررسی کردیم. لکن روایت صدر و ذیلی دارد که اشاره می کنیم.

در ابتدای روایت فرموده: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفَقْهِ وَفَرَائِضَ وَقَدْ جِئْتُ لِمُنَازَرَةِ أَصْحَابِكَ»^۲ از ادامه روایت بدست می آید که این واقعه در ایام حج در اطراف مکه بوده است. اینکه در کنار فقه، علم فرائض ذکر شده است، شاید معنایش این باشد که تکالیفی که از کتاب الهی بدست می آمده است را فریضه می گفتند و معنای فقه امر اعمی باشد.

حضرت در ابتدای سخن با او فرمودند: «فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَلَامُكَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ مِنْ عِنْدِكَ فَقَالَ مِنْ كَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ وَمِنْ عِنْدِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَأَنْتَ إِذَا شَرِيكَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَا قَالَ فَسَمِعْتَ الْوَحْيَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يُخْبِرُكَ قَالَ لَا قَالَ فَتَجِبُ طَاعَتُهُ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَا فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِلَيَّ فَقَالَ يَا يُونُسَ بْنَ يَعْقُوبَ هَذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ» یعنی آیا سخن تو از رسول گرفته شده است یا حرف های خودت است؟! جواب می دهد که بخشی از حرف هایم از رسول است و بخشی از خودم. که شاید حرف بسیاری از مردم همینطور است.

حضرت جواب می دهند که این حرف تو معنایش این است که شما هم به وحیی که به رسول داده شده است دسترسی داری و شریک حضرت هستی؟ جواب می دهد خیر. حضرت می گویند پس خودت یک وحی جداگانه ای از جانب

^۱ - روایت از جهت سندی مرسله است زیرا تعبیر «عمن ذکره» دارد و روشن نیست که چه کسی از یونس بن یعقوب نقل می کند. لکن در نقل ارشاد و اعلام الوری از مرحوم کلینی تعبیر سند «عن جماعه من رجاله» آمده است که شاید این برای تصحیح سند کافی باشد. هرچند در مبنای استاد روایاتی که در کافی باشند و ضعف خاصی نداشته باشند، معتبره هستند.

^۲ - الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۷۱

خدا داری؟! جواب می دهد خیر. حضرت می گویند پس اگر کلامی از جانب خدا و رسول نداری، خودت یک شخص واجب الاطاعه ای هستی که حرف شما باید تبعیت شود؟ جواب می دهد خیر. حضرت به یونس بن یعقوب می فرمایند این فرد قبل از تکلم و مناظره خصم خودش است؛ یعنی خودش حرف خود را ابطال کرده است زیرا در واقع می گوید حرف من از منبع درستی نیست و وجوب اطاعت ندارد.

اهمیت استناد به وحی در جمیع اقوال

این قسمت از روایت حرف بسیار مهمی است که حضرت می فرمایند یا انسان باید صاحب وحی باشد و یا اگر حرف می زند مستند به وحی حرف بزند. اگر در همه حیطه ها این حرف جاری هم نباشد در باب کلام و معارف و عقائد دین و فقه و فرائض حتماً همینطور است. این فرد هم وقتی می گوید از رسول نگرفته ام، مقصودش این است که حرف هایی برای خودم من دون رسول و بی ارتباط به او دارم. حرفی که مستنبط و برگرفته از کلام امام و رسول باشد، این حرف «من عندی» نیست.

روشن است که قرار نیست ما حرف رسول و امام را فقط تکرار کنیم بلکه باید حرف آنها را دنبال کنیم و لوازم کلام آنها را بدست آوریم و در کنار هم به منظومه معارف و عمق کلام آنها پی ببریم. این روایت که فرمود: «عَلَيْنَا إِلقاءُ الْأُصُولِ إِلَيْكُمْ وَ عَلَيْكُمْ التَّفَرُّعُ»^۳ با این حرف حضرت که انسان از جانب خودش حرف نزند منافاتی ندارد. مثل فقهاء که دستگاه بزرگی برای فهم روایات برپا کرده اند و همه تلاش آنها استناد به معصوم است.

عجیب این است که مرحوم صدرا در شرح این فراز فرمودند این صحبت امام صادق با این فرد یک مجادله است و الا حرف تمامی نیست و صرفاً برای اسکات خصم است زیرا این فرد می توانست جواب دهد که من این حرف های خودم را از کلام رسول استنباط کرده ام. درحالیکه این حرف ایشان خلاف ظاهر روایت است. مقصود این فرد از «من عندی» استنباط از کلام رسول نیست بلکه مقصود اندیشه ای است که از جانب خود درست کرده است.

بله ممکن است کسی بیان مرحوم صدرا را عوض کند و بگوید مجادله بودن این کلام حضرت بخاطر این است که حرف صحیح لازم نیست فقط به حرف رسول برگشت کند بلکه اگر عقل با برهان حرکت کند هم حرف قابل قبولی است. لذا این فرد باید جواب می داد که من قسمتی از حرف هایم از رسول است و قسمتی هم از عقل خودم و خود عقل حجت مستقلى است. ولی این حرف به ذهن این فرد نیامده و ساکت شده است. در واقع باید بگوییم کار حضرت جدل هم نیست بلکه یک مغالطه است و الا برهانی که صورت برهانی دارد ولی حد وسط در استدلال تمام نیست، مغالطه است!

^۳ - السرائر و المستطرفات، ج ۳، ص: ۵۷۵

بنظر ما این حرف ها تمام نیست و مقصود حضرت همین بوده است که حرفی که به رسول برگشت نکند، این حرف پایه‌ای ندارد. کسیکه موازی رسول فکر می‌کند و معرفت ایجاد می‌کند و بدنبال رسول هم نیست و کارش تعمق و استنباط حرف حجت الهی نباشد، به یک معنا ادعای وحی یا شریک رسول بودن یا مفترض الطاعه بودن کرده است. ما چون خودمان برای اندیشه مستقل خودمان و جاهتی قائل هستیم، این بیان حضرت برای مان جا نمی‌افتد، و می‌خواهیم بگوییم این شکل از بیان حضرت مجادله است.

حضرت در این عبارت بیان کردند که اگر کسی وحی ندارد و از وحی اخذ نکرده است و مقام فرض طاعت ندارد چرا باید به حرف او توجه کرد؟! یک نفر یک کتاب مفصل در مورد موضوعی نوشته است. چرا من باید کتاب و حرف ها و فکرهای او را بخوانم؟! یک رسولی در عالم آمده است و قرار است ما گوش به فرمان او در علم و عمل باشیم. اگر حرف تو به رسول برگشت می‌کند، بیا ببینیم چه حرفی داری. اما اگر به رسول برگشت نمی‌کند چرا من باید فکر تو را دنبال کنم؟! چرا باید گوش کنم که چه می‌گویی؟ مگر من وقتم را از سر راه آوردم که فکرهای این و آن را دنبال کنم!

تبیین نهی از مناظره و علم کلام در بیان امام صادق

در ادامه روایت حضرت فرمودند: «ثُمَّ قَالَ يَا يُونُسُ لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ قَالَ يُونُسُ فَيَا لَهَا مِنْ حَسْرَةٍ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ وَيْلٌ لِّأَصْحَابِ الْكَلَامِ يَقُولُونَ هَذَا يَنْقَادُ وَهَذَا لَا يَنْقَادُ وَهَذَا لَا يَنْسَاقُ وَهَذَا نَعْقِلُهُ وَهَذَا لَا نَعْقِلُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ إِنَّمَا قُلْتُ فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ وَذَهَبُوا إِلَيَّ مَا يُرِيدُونَ» حضرت یونس بن یعقوب را به مناظره کلامی با فرد شامی دعوت می‌کنند و یونس بیان می‌کند که من اهل این کار نیستم و از شما هم شنیدم که نهی از علم کلام فرمودید؛ که کسانی که اهل این کار هستند هرچه بخواهند را دنبال می‌کنند و می‌گویند فلان چیز ما را به مقصد می‌رساند و فلان چیز نمی‌رساند. فلان چیز را تعقل نمی‌کنیم و فلان چیز را تعقل می‌کنیم.

علم کلام در آن زمان امر معهودی بوده است که در مورد مسائل خاص اعتقادی بحث‌هایی می‌شده است و فرقه‌هایی هم درست شده بود و تحریفات جدی هم در دین درست کرده بودند. ائمه هم در مقابل آنها جریان فکری بزرگی داشتند و جلوی این انحرافات را گرفته‌اند. این فرقه‌ها هم بعضاً ریشه‌های سیاسی داشته است و ریشه اصلی بزرگ شدن این بحث‌ها، ایجاد نظریه و مکتب در مقابل مکتب ائمه بوده است.

حضرت در جواب می‌گویند آنچه که من نهی کرده بودم، این بود که حرف امام خود را رها نکنید و حرف‌هایی مبتنی بر آراء خود درست کنید. اگر حرف ما را بگیرید و ذیل کلام امام یک دستگاه فکری درست کنید که اشکال ندارد. اشکال آنجایی است که انسان از جانب خود یک دستگاه فکری مستقل درست کند. تعبیر «ذَهَبُوا إِلَيَّ مَا يُرِيدُونَ» به معنی این

نیست که قواعد استدلال و برهان را نمی دانند بلکه رها کردن مسیر اندیشه از قول امام است. حضرت تقابل بین دستگاه فکری ذیل امام و دستگاه فکری مستقل را بیان کرده اند. و الا خیلی اوقات همین دستگاه های دیگر ظاهراً می خواهند حرف دقیق و علمی بزنند. کدام اندیشمند ادعا می کند که حرف های من مبتنی بر آراء و اهواء دلبخواه خودم هست. کلام جای استدلال و برهان است و مخالفین هم ظاهراً حرف بی ربط که نمی زنند. لذا در این قسمت از روایت هم همان نکته صدر روایت بیان شده است، که کلام و تعقل و فکر و اندیشه انسان باید ذیل حجت الهی که رسول است حرکت کند.

ممکن است بگوییم که این حرف و نکته در فضای بین مسلمین قابل گفتگوست و الا اگر طرف مقابل ملحد باشد، که نمی شود با منطق دینی با او حرف زد. جواب می دهیم بحث در این است ما که می خواهیم علم کلام و دفاع از عقائد و معارف را تعلم کنیم و بعد جایی بکار ببریم، باید بدانیم که خودمان چطور معرفت دینی را فهم کنیم و تعمیق کنیم. حتی در این ساحت که چطور با عقل یک ملحد باید صحبت کرد و چطور فطرت او را مورد خطاب قرار داد؛ در این ساحت هم ما نیاز به تفقه و تعمق در کلامات وحی و اهل بیت داریم. باید ببینیم امام چطور عقول را زنده می کند و با آنها حرف می زند و فطرت و قوای آنها را بیدار می کند. لذا اینکه بحث برون دینی است، برای ما مجوز نیست که دستگاه فکری خودمان را بسازیم.

مناظره هشام بن حکم در ضرورت امامت

در ادامه روایت یونس تعریف می کند که اصحاب وارد خیمه شدند و این فرد با اصحاب مناظره کرده است ولی کیفیت این مناظره ها بیان نشده است. تنها گفتگوی هشام بن حکم با این فرد در مورد مسئله امامت نقل شده است که قبلاً بررسی کردیم و خلاصه آن هم نیاز به امام بعد از رسول است که بتواند اختلاف را برطرف کند و دین را معرفی کند. کتاب و سنت رسول برای هدایت کفایت نمی کند و حقیقت دین الهی برای ما بدون امام قابل وصول نیست. ما واجد آن حقیقت وحی و علم الهی نیستیم لذا نیاز به کسی داریم که این حقیقت را واجد بوده تا ما با مراجعه به او به دین و حق دست پیدا کنیم.

فرد شامی سوال می کند که چطور باید امام را شناخت؟ هشام جواب می دهد مسئله مگر علم الهی و دین نیست! خب از او سوال کن تا ببینی که او واجد علم دیگری از رسول هست یا خیر. لذا شاخصه اصلی امام در روایات ما علم کتاب داشتن است. البته اینکه امام برای هرکسی چطور خود را منکشف می کند و مقام الهی و علم خاص امام روشن می شود، حرف دیگری است. در این روایت هم حضرت علم خاصی از خود به او نشان می دهند که امامی که قرار است راهبری کند، باید به احوالات انسان آگاه باشد.

ولی نکته مهم این است که اثبات به عهده خود امام است و وظیفه ما طلب است که در روایت منصور بن حازم هم اشاره شده بود. اینطور نیست که ما با عقل خودمان می رویم و امام را پیدا می کنیم. اگر در وجود انسان انکار نباشد، امام خود را نشان می دهد و حجت بر انسان تمام خواهد شد. این اثبات امام هم فقط امر ذهنی نیست بلکه امام متناسب با همه وجود انسان، خود را نشان می دهد.

در انتهای این روایت هم بعد از ایمان آوردن فرد شامی حضرت به هر یک از اصحاب خود رو می کنند و در مورد مناظره آنها نکاتی را بیان می کنند که برای قواعد مناظره و بحث مهم است. البته چون محتوای گفتگوی اصحاب در این روایت بیان نشده است خیلی نمی شود این عبارات را دقیق بررسی کرد ولی جا دارد که کسانی که می خواهند بحث شیوه مناظره و گفتگوی با خصم را دنبال کنند، در مجموع روایات این موضوع به ذیل این روایت هم توجه کنند. مثلاً حضرت فرمودند «تَمْزُجُ الْحَقَّ مَعَ الْبَاطِلِ وَ قَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي عَنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ» یعنی برای استدلال لازم نیست حرف باطل و حق را قاطی کنید. حرف حق ولو کم باشد کار خود را انجام می دهد. از این روایت عبور می کنیم و روایت سوم باب را شروع خواهیم کرد. والحمدلله...